رایگان

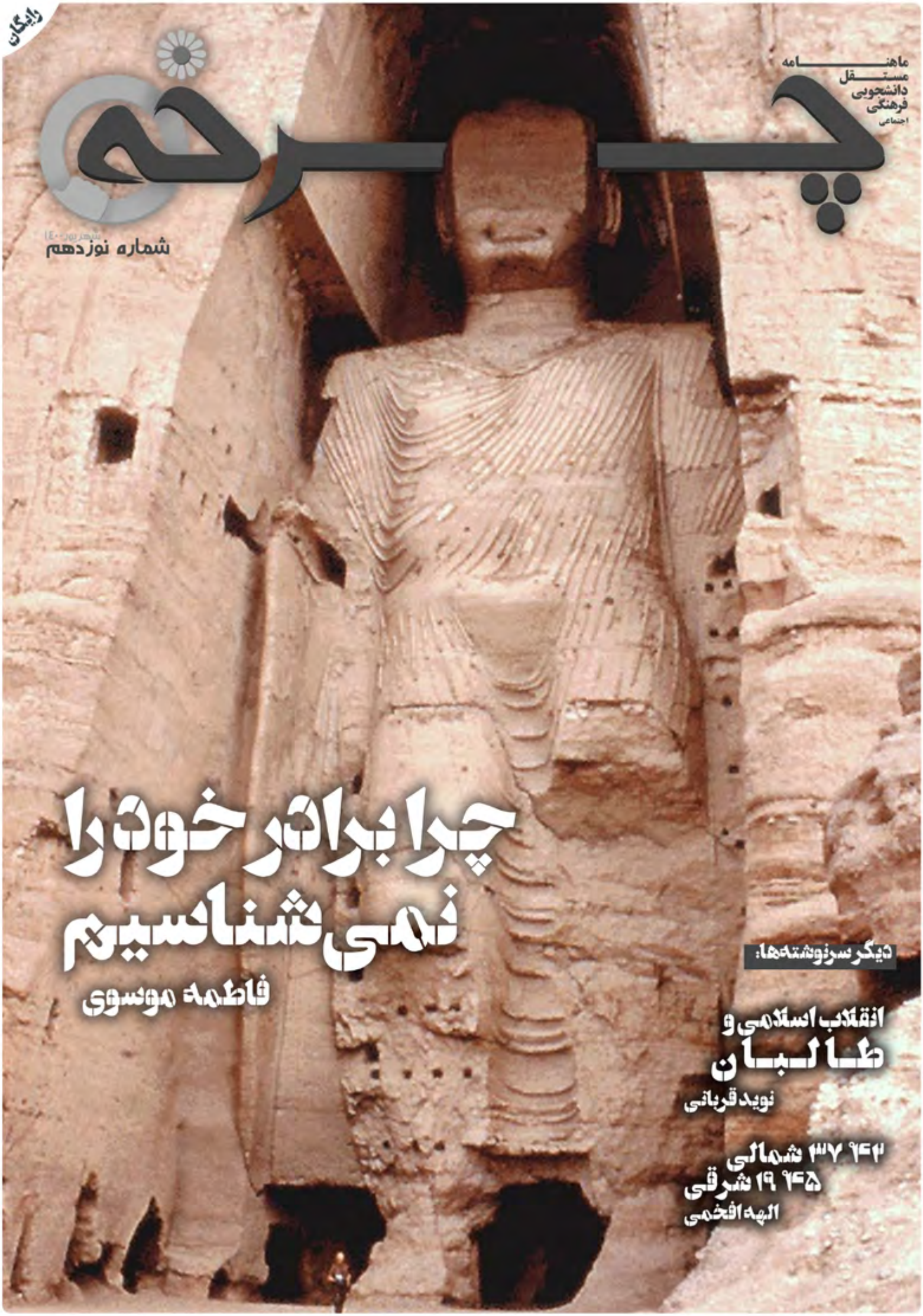

چرخه

ماهنامه مستقل دانشجویی فرهنگی اجتماعی

شهریور ۱۴۰۰

شماره نوزدهم

چرا برادر خود را نمی‌شناسیم

فاطمه موسوی

دیگر سرنوشته‌ها:

انقلاب اسلامی و طالبان

نوید قربانی

۳۷ ۴۲ شمالی
۱۹ ۴۵ شرقی

الهه افخمی

دانشگاه صادرکننده مجوز:
دانشگاه تهران

زمینه انتشار ماهنامه:
فرهنگی-اجتماعی
سیاسی، اقتصادی، هنری، ادبی، علمی

صاحب‌امتیاز | طراح | صفحه‌آرا:
محمدامین عبیدی قمی

مدیرمسئول:
فاطمه سادات **موسوی**

سردبیر:
علی نظری حقیقی پاشاکی

ویراستار:
پرهام نکوطلبان

تصاویر و آثارهنری:
محمدامین عبیدی قمی

تاریخ انتشار این شماره:
۳۱ شهریور ۱۴۰۰ – شماره**نوزدهم**

CharkheSJ.ut.ac.ir

@Charkhe_ut

Charkhe

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام پروردگار ایرانزمین

از مسائل سیاسی که در این ماه گذشت که بگذریم، این ماه مناسبتی بس پراهمیت را داشتیم که دهم سپتامبر(۱۸ شهریور) روز جهانی پیشگیری از خودکشی بود.

متاسفانه مسئله پیشگیری با تمام اهمیت آن نه در سطح دانشگاهی و نه در سطح اجتماعی آنچنان مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. هرچند که ما موارد زیادی از خودکشی را در سال‌های اخیر دیدیم که هر کدام داستانی دردآور داشتند. از خودکشی در دانشگاه گرفته تا مواردی موفق و ناموفق که در ایستگاه‌های مترو رخ دادند.

طبق مطالعات آماری سازمان بهداشت جهانی در سال ۲۰۱۹، خودکشی در اکثریت کشورهای جهان در بین مردان بیشتر رخ می‌دهد و این مسئله در اندک کشورهایی متفاوت است. البته باید خاطرنشان کرد که طبق مطالعات آماری که در دهه‌های گذشته انجام گرفته اقدام به خودکشی در زنان ایرانی بیشتر از مردان بود اما در مردان این اقدام بیشتر منجر به مرگ شخص شده است.

در ۲۰۰۷ ایران رتبه سوم در خودکشی میان زنان را داشت و در ۲۰۰۸ زنان دو برابر بیش از مردان اقدام به خودکشی می‌نمودند. باید گفت که این مطالعات آماری تا زمانی که دقت لازم و یک عزم جدی برای بررسی همه جانبه آن نباشد، قابل بررسی در اینجا نیست. پیش‌تر و بخصوص در دهه ۸۰ میلادی ایران یکی از پایین‌ترین نرخ‌های خودکشی را داشت اما در گذر زمان این آمار بالاتر رفته و از سال ۲۰۱۵ هر سال پانزده درصد ما افزایش آمار داشته‌ایم. ما شرایط استرس‌زای زندگی امروزی در ایران را می‌دانیم. با تمام شعارهایی که ضد غرب داده می‌شود، خود کاملا مقهور زندگی ماشینی غربی که از آن می‌گوییم شده‌ایم.

مسائلی همچون ازدواج اجباری، شکست عشقی و شکست‌های زندگی فردی صد البته تاثیرگذار است. آنچه در زندگی امروزی ما شاهد هستیم مجموعه‌ای از عوامل فرهنگی و اقتصادی است که منجر به اقدام به خودکشی می‌شود نه صرفا یک عامل خاص. فقط و فقط بدون دانستن جنسیت و سن نگاه به رشد درصدی آمار ایران و افزایش آن فاجعه‌بار است. به نظر شما چه نهادی می‌تواند در پیشگیری از خودکشی یاری برساند؟ هر چقدر هم بگوییم آمار در سطح جهانی بخصوص در دو دهه اخیر همواره بالا رفته، این افزایش پانزده درصدی ایران در هر سال به هیچ روی قابل توجیه نمی‌باشد.

پنجشیر مباد شکوه آغاز کنی
بر جُغد سکوت بام و در باز کنی
امید که بعد این‌همه رنج و عزا
صد بار دیگر بلند پرواز کنی

لطیف پدرام شاعر و سیاستمدار خراسانی (افغانستانی)

۱۵ دقیقه

چرا برادر خود را نمی‌شناسیم؟

فاطمه سادات موسوی
پردیس فارابی دانشگاه تهران

اولین چیزی که با شنیدن نام کشور افغانستان به ذهنتان خطور می‌کند چیست؟ اولین برخوردتان با افغانستانی‌ها چطور بوده؟ آیا تابه‌حال به صحبت با آن‌ها نشسته‌اید یا تنها تصور شما از آن‌ها کارگران ساختمانی با چهره‌ای رنجور و تکیده است که در سریال‌های ایرانی با لهجه‌ای نه چندان شبیه به پارسی افغانستان حضور دارند؟

افغانستان از آغاز تشکیل همیشه ترکیبی بوده از جنگ، مهاجرت، انتحاری، تریاک، مواد مخدر و طالبان. در این بین، اگر کمی گوشتان را تیزتر کرده‌باشید، از تجاوز انگلیس، شوروی سابق و آمریکا هم حتماً شنیده‌اید. اما آن‌چه که در این سال‌ها همیشه نادیده گرفته شده فرهنگ و تاریخ منطقه افغانستان است. رشته‌ی اتصال ما افغانستانی‌ها با دیگر مردم ایران زمین.

برای شما عجیب نیست که حضور نزدیک به سه میلیون مهاجر افغانستانی در ایران نه‌تنها باعث همگرایی بیشتر دو کشور نشده، بلکه در بسیاری موارد شاهد شکاف‌های جدیدی در سطح زیست روزمره‌ی مردم عادی و نویسندگان، تاریخ

بدخشان

رویا حیدری

نویسان و پژوهشگران دو کشور بوده‌ایم؟

در آغاز به دلایل و عواملی که باعث شده مردم ایران جذب افغانستان نشوند می‌پردازیم و سپس محض آشنایی مختصر، گریزی به فرهنگ افغانستان می‌زنیم.

چرا برادر خود را نمی‌شناسیم؟

ایران با اسکان دادن جمعیت میلیونی مهاجرین افغانستانی در دهه ۵۰ و ۶۰، براثر بروز کودتا و شروع جنگ در آن کشور، تبدیل به کشوری میزبان برای میهمانان کشور همسایه‌ی شرقی خود شد، اما شرایط به نحوی پیش نرفت که مردم افغانستان بتوانند به کشورشان بازگردند و در خانه نفس راحتی بکشند؛ چرا که هیچ‌کجا خانه‌ی خود آدم نمی‌شود و نه میزبان علاقه به قبول حضور دائمی میهمانان خود داشت. این‌که چه‌اندازه سیاست پناهنده‌پذیری کشور ایران در تمام این مدت ضعف داشت و البته سیل جمعیتی که خواهان حضور در ایران بودند خود دلیلی بر عدم کنترل وضعیت شده‌بود چندان به موضوع مورد بحث ما ربط پیدا نمی‌کند، اما این‌که آیا این سیاست چه اندازه بر روی برخورد و رفتار مردم ایران در قبال پذیرش مردم افغانستان و فرهنگشان اثرگذار بوده خود جای پرسش است. چرا آن‌چه که در دیگر جوامع پناهنده‌پذیر به درهم تنیده شدن و امتزاج روابط متضاد منجر می‌شود، در ایران رخ نداده‌است؟!

مُهر اتباع بیگانه همیشه و تا به همین لحظه بر پیشانی پناهندگان افغانستانی نشانده

نگاره‌ی بت بامیان

و، سِمسون

شده و باوجود اصل موقتی بودن حضور اتباع، اینک ما شاهد نسل چهارم و پنجم آن‌ها در ایران هستیم؛ نسلی که در ایران متولد شده‌اند، تحصیل و رشد کرده‌اند و روند جامعه‌پذیری را در این کشور طی کرده‌اند، اما نه‌تنها هرگز طعم شهروند ایرانی بودن را نچشیده‌اند، بلکه از سوی مردم و هم‌وطنان خودشان در افغانستان هم طرد شده‌اند.

دایره‌ی شناخت مردم ایران از مردم افغانستانی که حال نه فقط همسایه‌ی کشورشان که همسایه‌ی خانه‌شان هستند در جنگ، مهاجرت و مواد مخدر محدود می‌شود؛ آن هم نه به صورت کامل. اغلب مردم ایران دو کانال اطلاع‌رسانی را برای آگاهی از اخبار افغانستان دنبال می‌کنند؛ اخبار رسانه ملی که تنها از جنگ، انتحاری و حضور آمریکایی‌ها در افغانستان سخن می‌گوید و روزنامه‌ها که بیشتر به دزدی، تجاوز و رفتارهای نابه‌هنجار افغانستانی‌ها در ایران می‌پردازد. در کتاب‌ها، مقالات و یادداشت‌هایی[1] [2] و به عوامل و مسائلی که باعث عدم علاقه و عدم اهمیت مردم ایران به افغانستانی‌ها شده اشاره شده‌است که ما به چندی از آن‌ها می‌پردازیم: کلیشه‌هایی که از ابتدای حضور افغانستانی‌ها در ذهن مردم ایران بوده و پیش‌فرضی منفی را در رفتار و نوع مواجهه‌ی آن‌ها شکل داده‌است. این پیش‌فرض‌های منفی جلودار ایجاد روابط ابتدایی انسانی بین ایرانیان و افغانستانی‌ها شده، چه برسد به تعامل اجتماعی و فرهنگی در سطح گسترده. ما با نگاه پیش‌داورانه، ازبالابه‌پایین و افغان‌هراسانه در میان مردم

---

۱) «چرا افغانستان برای ایران مهم است؟» امیر هاشمی مقدم

۲) «در خانه‌ی برادر» آرش نصر اصفهانی

کابل

عمِرخان

ایران که همچنان آن‌ها را دیگری نامیده و با احساس نفرت، تحقیر، عدم تایید و رد کردن آن‌ها نمود بیرونی پیدا می‌کند مواجهیم.

یکی از این موارد و نامنصفانه‌ترین آن‌ها این است که همیشه گفته‌اند افغانستانی‌ها در ایران مرتکب جرایم وحشیانه‌ای همچون تجاوز، قتل، قاچاق و ... می‌شوند و به‌نوعی وجود و حضور آن‌ها را از جمله موارد ایجاد ناامنی در کشور برمی‌شمارند. درحالی‌که آمار رسمی هم از چنین امری حکایت ندارد و همواره تعداد زندانیان و پرونده‌های جنایی اتباع افغانستان بسیار کمتر از آن چیزی است که به‌سبب حساسیت ایرانیان بر اخبار وقوع این دست رخدادها توسط اتباع رسانه‌ای می‌شود.

دومین مورد این است که بیشتر مردم ایران فکر می‌کنند تمام ذخیره‌ی مواد مخدر ایران را از پارک سر خیابان تا جیب جوانانشان، همین مهاجر طبقه‌ی بالای خانه‌شان تامین می‌کند درحالی‌که این موضوع که آیا در ورود و قاچاق مواد مخدر طرف ایرانی دخیل است یا نه (که قطعاً دخیل است) نادیده گرفته می‌شود. قطعاً افزایش اعتیاد در کشور به دلیل آسان شدن دسترسی به مواد مخدر است اما این‌که تصور کنید هر مهاجر و پناهنده‌ی فراری از جنگی صد کیلو تریاک با خود به ایران می‌آورد امری نادرست است و نکته‌ی مهم‌تر این‌که اگر قاچاق مواد مخدر از مرزهای افغانستان رونق گرفته، دلیلش مهاجرین در ایران نیستند و پای سرمایه‌گذارهای ایرانی و افغانی در میان است

تولید زعفران در هرات

مرتضی هراتی

که بعید است بخواهند سر ساختمان کار کنند و یا در کوره‌های آجرپزی عرق بریزند.

کلیشه‌ی بعدی سربار بودن افغانستانی‌ها و تصاحب ناجوانمردانه‌ی فرصت‌های تحصیلی، شغلی و زندگی از جوانان ایرانی است. درحالی‌که هم تحصیلات ابتدایی در گذشته با پرداخت هزینه همراه بوده و هم تحصیلات تکمیلی و دانشگاهی این‌گونه است. پس تصور این‌که صندلی‌های دانشگاه‌ها توسط اتباع به‌رایگان اشغال شده نیز اشتباه است. اما در ارتباط با فرصت‌های شغلی نیز دیگر گفتن این‌که قشری که از ابتدا وارد کشور ایران شدند و تا دو نسل بعد از آن‌ها چه به‌سبب سرخوردگی ناشی از مهاجرت چه محدودیت‌های کشور ایران موفق به رسیدن به جایگاهی بالاتر از مشاغلی همچون بنایی، دام‌پروری، آجرپزی و ... نشده‌اند اضافه‌گویی است. هنوز هم که هنوز است ما شاهد حضور اتباع پشت میزهای ادارات و سازمان‌های دولتی نیستیم پس این مورد هم رد می‌شود.

مسئله‌ی مهم دیگری که باز هم از همان دوران مدرسه نشات گرفته این است که بارها در کتاب‌های تاریخ پس از توصیف شکوه و جلال حکومت صفوی در چند پاراگراف بدون هیچ‌گونه مقدمه و تعریفی از حمله‌ی محمود افغان به اصفهان و وحشی‌گری‌ها و سقوط سلسله صفوی سخن به میان می‌آورند. فکر می‌کنم این تنها حکومتی بود که هیچ کدام از دیگر عوامل سقوط پادشاهی‌ها همچون نالایقی پادشاهان، بی‌کفایتی درباریان و ... را نخواندیم و تمام کاسه‌کوزه‌ها را سر محمود افغان و حال، سر مهاجرین افغانی می‌شکنیم.[۳]

در حالی‌که نادیده گرفتن دلیل یورش محمود افغان که چیز دیگری است باعث یک احساس بیگانگی و دشمن‌مداری افغانستانیان در میان مردم ایران شده‌است.

در کتاب در خانه‌ی برادر، یکی از مصاحبه‌شوندگان مثال جالبی

---

۳) غارتگری‌های عبدالله خان و دیگر والیان قندهار و عدم توجه شاه سلطان حسین به شکایات مردم قندهار از دست ستم‌های آن‌ها خشم مردم را برانگیخت و به فکر شورش افتادند. برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید به کتاب «سقوط اصفهان به روایت کرونیسکی» مراجعه کنید.

مسابقه بُزکشی

عمِرخان

می‌زنـد و می‌گویـد:

«مثـلاً می‌گـن محمـود افغـان هفـت سـال حکومـت کـرد. محمـود افغـان خـب مـال چنـد قـرن پیشـه. خب اگـه (مکـث) خیلـی جالبـه، می‌گـن محمـود افغـان شـما ولـی وقتـی صحبـت از مولانـا و ابن‌سـینا و خیلـی از فرهیخته‌هایـی کـه تـو اون دوران در مناطقـی از افغانسـتان بودنـد، این‌هـا رو می‌گـن این‌هـا مـال ایـران بـوده، ولـی محمـود افغـان کـه هـم‌دوره‌ی اونـا بـوده، محمـود افغـان بـد مـال مـا می‌شـه، مولانـا و ابن‌سـینا و خیلـی از فرهیخته‌هـای دیگـه می‌شـن دوره‌هایـی کـه ایـران و افغانسـتان یـه جـا بـود.»

امـا مـورد آخـر و نـه کم‌اهمیت‌تر از بقیه؛ افغانی.

در سـال‌های اخیـر خوشـبختانه توجـه دوسـتان ایرانی‌مـان بـه چگونـه مـورد خطـاب قـرار دادن مـردم افغانسـتان جلـب شـده و البتـه هنـوز نمی‌داننـد چـه بگوینـد؛ افغانـی، افغان‌هـا یـا افغانسـتانی (گهـگاه بعضـی خراسـانی هـم می‌گوینـد). تاکیـد افغانسـتانی‌ها بـرای این‌کـه آن‌هـا را افغانسـتانی مـورد خطاب قـرار دهنـد، جـدای از مباحـث جدایـی قـوم افغـان (پشـتون) از هزاره‌هـا (قـوم غالـب حاضـر در ایـران) و واحـد شـمارش پـول بـودن واژه افغانـی و ... بیشـتر به‌دلیـل دیگـری اسـت کـه کمتـر بـه آن توجـه شـده و آن حالـت تحقیرآمیـز و فحش‌انگارانـه‌ی واژه‌ی افغانـی اسـت. بـرای همـه‌ی مـردم افغانسـتان، حداقـل آن‌هایـی کـه چهـره‌ای شـبیه بـه ایرانی‌هـا ندارنـد پیـش

گودی پران

مرتضی هراتی

آمده که در کوچه و خیابان این‌گونه مورد خطاب و اشاره قرار بگیرند: «افغانی رو ببین،» «ببین این افغانیه نمی‌فهمه» و «مگه افغانی‌ای؟!» (یک بار در بستنی‌فروشی‌ای بودم که دختربچه‌ای از پدرش خواست نان و بستنی را با هم بخورد و پدرش با توضیح این‌که افغانی‌ها این کار را می‌کنند فرزندش را از این کار منع کرد) پس چه در گذشته به‌صورت گسترده‌تر چه در زمان کنونی، واژه‌ی افغانی نه به‌معنا و عنوان مورد خطاب قرار دادن یک ملت، بلکه به‌عنوان فحش و من‌باب تحقیر در میان ایرانی‌ها جا افتاده و در زمان کنونی هم اگر کسی حتی قصد و قرض بدی هم نداشته‌باشد، از این واژه برای جلوگیری از ایجاد این سوتفاهم، استفاده نمی‌کند (هر چند این دست تعبیرهای قوم‌گرایانه را در سطح داخلی هم، با به‌کار بردن جک‌های ترکی، لری، ... می‌شنویم و باعث تاسف است.)

همه‌ی این موارد با دلایل متفاوت همچون بازنمایی منفی رسانه‌ای، میل و نگاه برتربینی ایرانی‌ها چه در سطح فرهنگ چه اقتصاد، چالش‌هایی که بر سر مفاخر ادبی و فرهنگی ایجاد شده و ... باعث شده مردم ایران علاقه‌ای به فرهنگ کشور همسایه‌شان که بیشترین مشترکات فرهنگی و تاریخی را دارند نداشته‌باشند. چرایی تفاوت نگاه به فرهنگ کشورهای دیگر و شور و ذوق مردم برای افزایش اطلاعات درباره‌ی آن‌ها باید مورد بررسی قرار بگیرد، این‌که چرا فرد چینی خارجی است اما افغانی اتباع بیگانه! چرا نگاهی که به اتباع افغانستان وجود دارد نگاه ازپیش‌تعیین‌شده و منفی است چنان‌که اگر یک فرد ایرانی با شخصیت فرهنگی افغانستانی‌ای روبه‌رو شود شوکه شده و با جمله‌ی «اصلاً بهت نمی‌آد افغانی باشی!» مکالمه‌ی گرم خود را آغاز می‌کند؟ چرا کار و زحمت اتباع در ایران فقط با واژه‌ی اشغال فرصت شغلی همراه شده و نه با تلاش آن‌ها در راستای افزایش عمران و آبادانی شهرهای کشور ایران؟ رهنورد زریاب،

بارگاه خواجه انصار هرات

مرتضی هراتی

نویسنده‌ی شناخته‌شده‌ی افغانستانی، بر این باور است که برخلاف افغانستانی‌ها که از ادبیات قدیم و نوی ایران اطلاعات بالایی دارند، آگاهی ایرانی‌ها از ادبیات افغانستان، نویسندگان و متفکران آن بسیار اندک است و نهادهای فرهنگی ایران باید این خلا را پر کنند. مرزبندی‌های سیاسی و امنیتی دیگر عاملی است که هم پژوهشگران و تاریخ‌نگاران ایرانی را از توجه به اهمیت اشتراکات فرهنگی و تاریخی دور کرده‌است. هم نمی‌توان منکر هویت‌طلبی‌های تندروانه تاریخ‌نگاران افغانستانی در بعضی موارد شد در حالی‌که همه‌ی این عزیزان فراموش کرده‌اند که در طول تاریخ، فلات ایران به معنای یک مفهوم جغرافیایی بزرگ، حکومت‌ها و پادشاهی‌های زیادی به خود دیده است که هیچ قرابت و نزدیکی‌ای با سیاست‌های مرزی امروزی دو کشور ندارد و این اختلافات تنها به تحریف و فراموشی تمدن پارسی زبان می‌شود. همه‌ی این‌ها چالش‌هایی است که با فرهنگ‌سازی (ایجاد رسانه‌ی مشترک، تالیف کتب و مقالات و ...) در سطح زندگی روزمره‌ی مردم عادی و هم در سطح ملی و روابط بین دو ملت اصلاح و بهبود خواهد یافت.

افغانستان

افغانستان با مساحتی ۶۴۷۵۰۰ کیلومتری و با جغرافیایی محصور در خشکی در قلب آسیا قرار دارد. با ۶ کشور مرز مشترک دارد و شهرهای اصلی و بزرگ آن کابل، قندهار، هرات و مزارشریف است. هر چند از جمعیت آن آمار دقیقی در دست نیست، اما تخمین ۳۰-۳۲ میلیونی به نظر نزدیک به واقعیت بیاید. از برجسته‌ترین ویژگی‌های زندگی اجتماعی در افغانستان نظام‌بندی‌های محلی، قومی و قبیله‌ای است. مهم‌ترین گروه‌های قومی پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و ایماق‌ها هستند که هر یک جمعیت و ویژگی‌های متفاوت

مسجد جامع هرات

مرتضی پدرام

و متغیری دارند. زندگی افغانستان اقتصاد روستایی دارد و ۸۰ درصد جمعیت کشور را روستاییان تشکیل می‌دهند. سکونتگاه‌ها در افغانستان به قریه‌ها، خیمه‌گاه کوچی‌ها و شهرها تقسیم می‌شود. افغانستان کشوری مسلمان با جمعیتی غالباً سنی‌مذهب و اقلیت شیعه است. توماس جفرسون در کتاب «افغانستان تاریخ فرهنگی-سیاسی،» مذهب در افغانستان را تنها یک ایدئولوژی معرفی نمی‌کند، بلکه شیوه‌ی زندگی مردم افغانستان می‌داند و از سیطره‌ی مذهب بر زندگی اجتماعی و فرهنگ مردم سخن می‌گوید. در چنین جامعه‌ای که جدایی مذهب از سیاست و اجتماع امری بعید به نظر می‌رسد در کنار تنوع قومی و قبیله‌ای، در عین حال که باید زیبایی فرهنگی یک کشور و ملت را به‌همراه داشته‌باشد، می‌تواند دلیلی بر اختلافات و ایجاد شکاف‌های بسیاری هم بشود.

به تعریفی دیگر، ساختار فرهنگی افغانستان طوری است که ادامه‌ی قلمروی فرهنگی اقوام متعدد آن به کشورهای همسایه کشیده می‌شود و بحران هویت آن را در تعامل با عقبه فرهنگی قومی آن به چالش می‌کشد. به‌تبع این تنوع قومی، ما تنوع زبانی را هم شاهد هستیم باوجود این‌که زبان رسمی افغانستان در قانون اساسی پارسی دری و پشتو می‌باشد. شاید بعضی از شما پسوند دری را دلیلی بر متفاوت بودن پارسی مورد استفاده در ایران با پارسی افغانستان بدانید درحالی‌که اینطور نیست و در اصل پارسی دری نام دیگر پارسی است. چنان‌که حافظ یکی از غزل‌های خود را این‌چنین به‌پایان می‌رساند:

«ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند»

مسجد جامع هرات

مرتضی هراتی

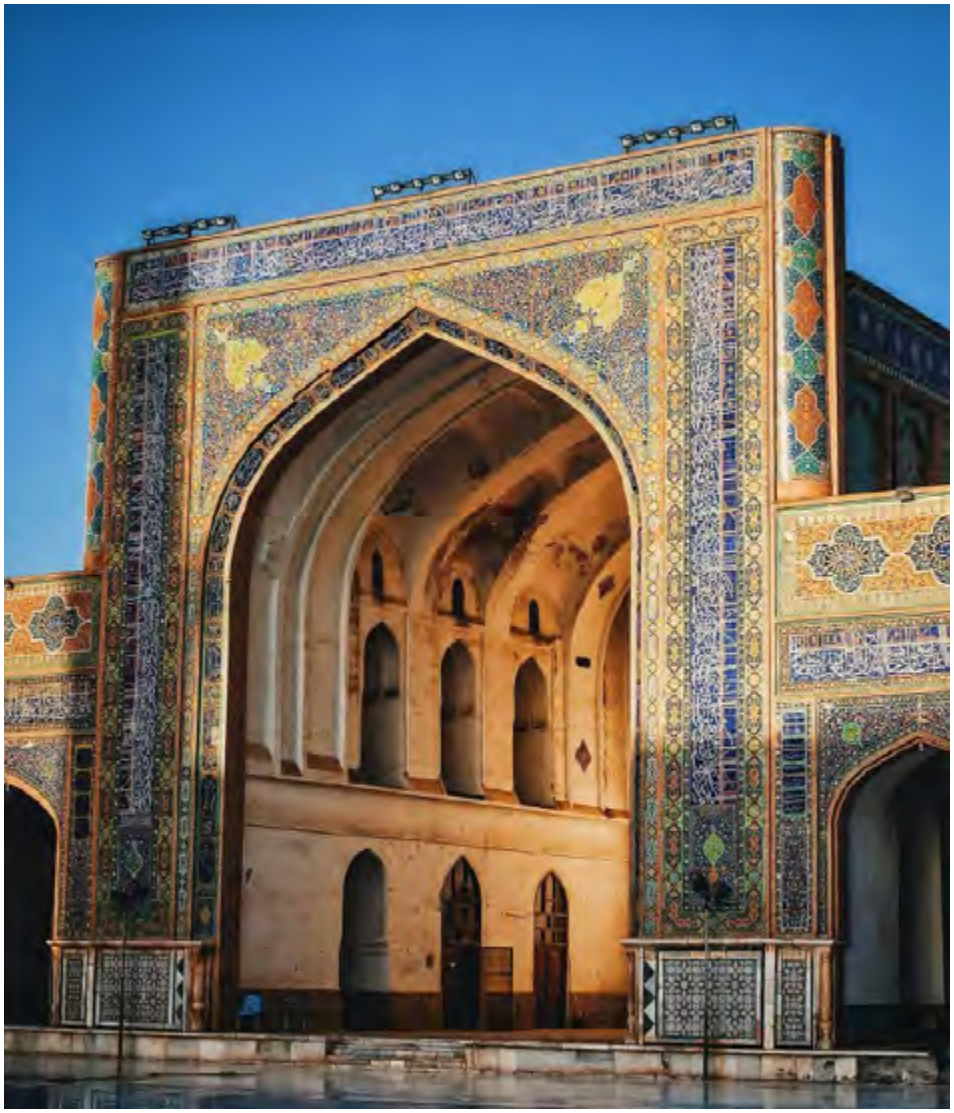

پس به‌صورت خلاصه از زبان، دین، جغرافیا و جمعیت اطلاعاتی کلی ارائه دادیم اما بحث در مورد آداب‌ورسوم و فرهنگ اقوام و قبایل مختلف افغانستان بسیار طولانی‌تر است که در این‌جا به‌صورت کامل جای نمی‌گیرد. در افغانستان باستانی و کنونی عید نوروز، جشن استقلال افغانستان از بریتانیا، عید فطر، عید قربان و طوی (مراسم‌های عروسی) از جمله جشن‌هایی هستند که مردم به شادی و پایکوبی می‌پردازند و می‌توان از درهم‌آمیزی موسیقی و رقص محلی، بازی‌ها، تفریحات ملی و خاص افغانستان لذت برد. نوای به وجد آورنده رباب، ساز ملی افغانستان، و ترکیبش با اشعار و ادبیات غنی پارسی آن هم در مکان‌های تاریخی و منحصر به فردی همچون بامیان، هرات، بلخ و... دل هر دوست‌دار فرهنگ و تاریخ را آب می‌کند، به‌خصوص وقتی غذاهای محلی‌ای همچون قابِلی پلو و آشک و منتو در وعده‌ی ناهار و شام سرو شود. تمدنی که بزرگانی چون ابوریحان بیرونی، ناصر خسرو، خواجه عبدالله انصاری، مولوی، جامی، سنایی غزنوی، دقیقی، عنصری، مسعود سعد سلمان، کمال‌الدین بهزاد، امیر علیشیر نوایی، گوهرشاد بیگم و بسیاری دیگر از مشاهیر ادبی و فرهنگی را در خود جای و رشد داده‌است.

سخن پایانی

پس از تحولات گسترده‌ی ماه‌های اخیر در افغانستان و افزایش بحران مهاجرت، اهمیت شناخت و درک وضعیت مردم افغانستان و از بین بردن انگاره‌های ذهنی‌ای که از پیش در میان مردم ایران وجود داشته صدچندان می‌شود. به علاوه با سلطه‌ی طالبان و نوع ایدئولوژی و تفکری که از آن‌ها سراغ داریم باید زنگ خطر نابودی میراث ادبی و فرهنگی مشترک دو کشور را نیز به‌صدا درآوریم.

این روزها!

این روزها
در یک روز گرم تابستانی، همزمان که به انتظار استاد نشسته‌بودم تا بعد از گذشت سه ماه از اتمام آزمون‌ها، صرفاً جهت خالی نبودن عریضه، آزمون شفاهی بگیرد، مشروح اخبار را نیز در فضای مجازی دنبال می‌کردم. همان زمان که تخمه می‌شکستم به آمارِ کرونا برخورد کردم و وا اَسفا، این آمار فوتی آن چنان است که گویی هر روز پنج اتوبوس مسافربری را با دست خود در دره انداخته‌باشیم و واویلا؛ آنچه البته که به جایی نرسد فریاد است! با ناراحتی یک جرعه‌ی دیگر از چای که انصافاً در دمای پنجاه درجه به بالا بیشتر هم می‌چسبد نوشیدم و یک عدد شکلات دیگر باز کردم و در راستای حمایت از هم‌میهنان خود به صفحه‌ی یک آدم شناخته‌شده رفتم و سازمان بهداشت جهانی را تَگ نمودم تا در وظیفه‌ی ملی میهنی خود قصور نکرده‌باشم. به‌یقین، سازمان بهداشت جهانی نیز اگر بعد از دو سال که از آخرین فعالیت صفحه‌اش در فضای مجازی می‌گذرد متوجه نگرانی‌های ملت شریف ما شود، جلسه‌ی اضطراری برگزار کرده و به ماهواره‌های ایلان ماسک نایلون آویزان کرده و واکسن ارسال می‌کند.

در بخش دیگری از اخبار دریافتم که سرم قندی نمکی به ارزشی بالای صد هزار تومان رسیده‌است و برای دست یافتن به آن باید در همان صف‌های همیشگی و محبوب خودمان ایستاد. من هم که بسیار ناراحت شده‌بودم، زیر لب درود بر یه جایی و مرگ بر فلان جا سر دادم و بالش را برگرداندم تا به طرف سردش تکیه دهم.
از این موضوع که فراغ بال یافتم، صفحه را با حرکت انگشت مبارک اندکی بالا بردم و دریافتم که فریاد! یا محمدا! بازیگر محبوب کشورمان که سال‌ها برای وطن می‌جنگید به باباطاهرعریان می‌ماند. چه جلافتا! لذا یک‌سری الفاظ در صفحه‌ی شخصی وی نثارش کردم که بی‌جا کرده‌اید اسلام را به‌خطر انداخته‌اید و اگر بازیگر شدید که این نقش‌ها توجیهی ندارند. بعد از نجات دادن مذهب و عقایدم از چنگال این ازخدابی‌خبرهای آب‌پرتقال‌خور، دریافتم ای

دل غافل، چه نشسته‌ای که از فعالیت‌های سیاسی بازمانده‌ای و نقض حقوق بشر در زندان اوین را دریاب!
پس درجه‌ی کولر را کمتر کردم و پاهای خود را که از شدت بی‌حرکت ماندن سر شده‌بود و خواب رفته‌بود تکانی دادم و شورای‌حقوق‌بشروار رفتم برای نجات هم‌نوعان خود. البته بماند که روشن شدن فیلترشکن چون مورد صیانت دوستان واقع شدم کمی زمان‌بر بود تا به برنامه‌هایی که حتی در کشورهایی همچون هائیتی که دوست و برادر ما نیز هستند و آن‌جا قابل دسترسی است وارد بشوم؛ بله، همان‌هایی را می‌گویم که «یک‌دانه ر دارد». اما درنهایت وارد شدم و شورای حقوق بشر و عفو بین‌الملل را نیز با واکنش شدید خود که نوشتن «نوچ‌نوچ» و «اَه‌اَه» بودند مورد عنایت قرار دادم. سپس به خود احسنت گفتم که این است مبارزه ما در تاریکی برای روشنایی.

ناگهان این جمله از ژان ژاک روسو در گوشم به‌ندا درآمد که احسنت نمی‌خواهم همین اندازه که به فکر مشکلات مردم هستید به خود احسنت بگویید.
این بمباران اخبار را کنار گذاشتم و به فضای حقیقی بازگشتم و به آغوش رسانه‌ی ملی پناه آوردم. البته قبل از آن یک چای دیگر نیز برای خود آماده کردم که غم این اخبار را از بین برد و به قولی «بشوید برایمان». بحمدالله از ارگان‌های مختلف افراد خوش‌پوشی در حال پیگیری مسائل بودند؛ حال چه فرق دارد که لباسشان را علی‌آباد سفلی تولید کرده‌باشد یا ایتالیا؟ وطن همان جایی نیست که خانواده‌ی تو آن‌جا هستند، بلکه شاید همان است که در آن حساب بانکی داری... ببخشید همان است که در آن جان می‌دهی...ببخشید درس می‌خوانی... اصلاً وطن وطن است دیگر. بحث به سمت نژادها رود، مخالفان از پشت شمشادها مشعل‌به‌دست حمله می‌کنند. اصلاً وطن همان است که آقای سالار عقیلی آرزوبه‌دل ماند که در این مسابقات اخیر بخواند: همه‌ی جان و تنم وطنم وطنم وطنم وطنم...البته به نظر آقای بانی بیشتر امسال ارادت خود را به ملی‌پوشان نشان دادند که خب بله به هرحال...
تکذیبیه‌ها را دیدم چشمانم به حقایق باز شد و ایضاً نگرانی‌ها برطرف شد و دارو را هم من پرسیدم هست. یک چای دیگر از لیوان روانه‌ی دهان کردم...

دریاچه ارومیه

بردیا سعادت

۷ دقیقه

۳۷ ۴۲ شمالی
۴۵ ۱۹ شرقی

الهه افخمی

دانشگاه صنعتی قم

اصالتت به شمال غرب کشور که برسد، ناخودآگاه دلت پر می‌کشد برای معشوق تشنه‌ی رنجورت.

اصلاً به عشق دیدن او راضی به رفتن به سمت سرمای غرب می‌شوی. هر چقدر هم پدرت می‌گوید راه زیاد است و به تاریکی می‌خوریم، باز مرغت یک پا دارد. دریاچه‌ی ارومیه خاکش مهر دارد و آبش عشق، نمک‌هایش آدم را نمک‌گیر می‌کند و محبتش قلب آدم را اسیر.

کافی است کمی احساس تعصب کنی و یک بار هم غروب آفتابش را ببینی تا دیگر دلت دریای شمال را نخواهد. آن وقت است که سر و ته دلتنگی‌هایت برای سفر رفتن و انتخاب مقصد می‌شود تبریز و ارومیه و در ذهنت ریز می‌خندی و با خودت می‌گویی قطعاً دریاچه‌ی ارومیه! پدرت هم چپ‌چپی نگاهت می‌کند و چون از قصد شومت اطلاع دارد با صدای بلند می‌گوید: «از تبریز راهمان به دریاچه زیاد می‌شود!»

نهایتاً باروبندیل سفرت را می‌بندی و با یک آیت‌الکرسی در را سه‌قفل کرده و به سوی

دریاچه ارومیه

بردیا سعادت

ولایت حرکت می‌کنی.

یادآوری‌اش هم شیرین است. دریاچه‌ی ارومیه را خرداد سال ۱۳۹۹ دیدم. حالش از چند سال قبل واقعاً بهتر بود اما برای دیدار مجددمان در مهر همان سال اصلاً اوضاع جالبی نداشت.

مهر ماه قبل، از پل میانگذر در محدوده‌ی آذربایجان شرقی وارد جاده‌ی دریا شدیم و پدرم همان آهنگ معروف (بورا ایران دی) را گذاشت. من ترکی بلد نیستم اما معنای آهنگ را از گوگل می‌خواندم؛ همان که دریاچه در نظرم مشخص شد تاثیر مصائبش را بر گلویم احساس کردم.

احمد تابع خیام می خواند: «این‌جا سرزمین مادری است. این‌جا وطن من است. این‌جا سرزمین من است. این‌جا ایران عزیز من است.» و من خودم را در لابه‌لای خاطرات کودکی پدرم تصور می‌کردم، انگار نه پدرم که خود من آنجا بودم و مینی‌بوس‌های فراوان را در بندر گلمانخانه می‌دیدم و آن‌قدر اطرافم شلوغ بود که صدای جمعیت امان نمی‌داد تا تمرکز کنم. یا گروه‌های مردانی از کنارم رد می‌شدند که پیراهن‌های خاص همان زمان و شلوارهای پلیسه‌دار پوشیده‌بودند و با کفش‌های نوک تیز لباس‌هایشان را کامل کرده‌بودند. آن‌ها از خاکی‌های کنار جاده به سمت دریا می رفتند و هر چند نفر هم یک ساک دستشان بود و چشم‌بسته اطمینان دارم حوله و مقداری لباس در آن ساک‌ها بود.

آقای خواننده ادامه می‌داد:

دریاچه ارومیه

بردیا سعادت

«بهارش پر از گل و شکوفه و زمستانش پر از برف و بوران است» و من و خانواده‌ام دعا می‌کردیم کاش همین‌طور باشد چون تکه‌ای از وطنمان دارد خشک می‌شود اما امیدی به عملکرد دولت‌مردانمان نداریم. پس باید دست به دعا برداریم تا خدا نگاهی به دلمان کند و منت بر سرمان بگذارد و اندکی از ابرها را روی سر ایران بفرستد! دوباره تعصب کار خودش را می‌کند و من می گویم اصلاً ایران هم نه؛ همان دریاچه‌ی ارومیه کافی است و باز در دلم می‌گویم: «دختر نامردی نکن! هامون و باقی هم در همین وضعیت‌اند.» و مجدد حرفم را اصلاح می‌کنم: «خدایا تمام ایران نه... همان دریاچه‌هایی که گفتم قرارمان باشد» و بعد بنشینم و دل خوش کنم که خدا همیشه به حرفم گوش کرده‌است.

و باز خواننده جمله‌ای می‌گوید که احتمالاً این معنی را می‌دهد: «هزار سال زندگی کرده و کهنسال شده‌است» و من یادم می‌افتد که قبلاً خوانده‌ام ۷۰۰ سال قبل از میلاد حضرت مسیح، محدوده‌ی دریاچه‌ی ارومیه مرکز پادشاهی منائیان بوده و حالا به این روز افتاده... .

پس از تکان های بسیار، بالأخره به جایی می‌رسیم که بتوانیم اتراق کنیم. و من راه می‌افتم تا به سمت آب بروم.

اوضاع از خرداد وخیم‌تر است اما هنوز هم همان نام «چیچَست» که در جغرافیا خوانده‌بودیم شایسته‌ی دریاچه است. بلورهای نمکی زیبایی بیشتری را قسمت دریاچه کرده‌اند.

پدرم گفته‌بود که فلامینگوها

دریاچه ارومیه

بردیا سعادت

را این‌جا دیده و حالا من هرچقدر مشت‌هایم را از آب دریاچه پر می‌کردم هیچ آرتمیای نمی‌دیدم! و طبیعتاً دریاچه به‌علت شوری زیاد هیچ ماهی‌ای ندارد پس فلامینگوها وقتی غذایی نداشته‌باشند دیگر این سو نخواهند آمد. البته آرتمیا سال‌ها در این آب زندگی کرده اما شوری آب دریاچه به‌حدی زیاد شده که دیگر آرتمیا هم در آن طاقت نیاورده و تا زمانی که حجم آب دریاچه به مقدار مناسبی نرسد و از این میزان شوری (۳۳۲ گرم نمک به‌ازای هر لیتر آب) کاسته نشود هیچ آرتمیایی در آن زنده نخواهد ماند.

به اصل موضوع که ساده‌تر نگاه کنیم جان گرفتن دوباره‌ی دریاچه آنقدرها هم سخت نیست؛ فقط کافی است حقابه اش را سر وقت بدهند و کشاورزان هم کمی در مصرف آب صرفه‌جویی کنند. اگر این دو مورد عملی شود، حجم آب دریاچه به مقدار چشمگیری افزایش پیدا خواهد کرد.

از مرور خاطرات که دست بردارم، به نقل از خبرگزاری‌ها در وصف دریاچه و حال خراب آن باید بگویم:

جزیره‌های زیادی در دریاچه وجود دارد. از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها که اگر نقشه را کمی بزرگ کنیم، به عنوان اولین جزیره‌ها به‌چشم می‌آیند اشک با ۲۱۱۵ هکتار، اسپیر، کبودان و آرزو هستند. جزیره‌ی اشک جزیره‌ای زیباست و به دو دلیل اهمیت دارد: یک این‌که

دریاچه ارومیه

خبرگزاری مهر

چشمه‌ی آب شیرین در آن وجود دارد و دوم این‌که یکی از نادرترین گوزن‌های دنیا در این جزیره زندگی می‌کند. البته سال‌هاست برای حفظ جان گوزن، این چشمه آب شیرین با انشعاباتی به سایر نقاط جزیره هم انتقال داده شده است.

سال ۱۳۷۴ مساحت دریاچه چیزی حدود ۶ هزار کیلومتر مربع بوده و در سال ۱۳۹۹ به عددی حدود ۲ هزار و ۸۰۰ کیلومتر مربع کاهش مساحت یافته‌بود. تنها یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون متر مکعب آب در دریاچه وجود دارد. این در حالی است که باید ۱۴ میلیارد متر مکعب آب درون آن قرار داشته‌باشد. روند خشک شدن دریاچه روندی پرسرعت بوده و هست و عامل آن تنها بارش کم نسبت‌به مدت مشابه در سال‌های قبل نیست.

در سال ۱۳۷۴ فقط دو سد میزان آب ورودی دریاچه را کنترل می‌کرد و سال ۱۳۹۲ به این تعداد ۱۰ سد دیگر هم اضافه شده‌بود.

این فاجعه نه‌تنها ورود و خروج طبیعی آب را تغییر داده‌بود و مطابقت آن با زیست‌بوم را دچار بی‌نظمی کرده‌بود، بلکه برداشت بی‌رویه از آب پشت سدها برای مصارف خانگی و کشاورزی هم مشکلات زیادی را در حجم آب ذخیره‌شده به‌وجود آورده‌بود و این کم‌آبی بدقولی‌های فراوانی را برای پرداخت حقابه‌ی دریاچه ایجاد کرده‌بود. از طرفی هم بی‌مسئولیتی‌های وزارت نیرو و عدم توجه به محافظت‌های لازم در ساخت سدها فرایند خشک شدن دریاچه را سرعت بخشیده بود.

دریاچه ارومیه

بردیا سعادت

شاید احداث پل میانگذر تاثیر مستقیمی بر حجم خشک شدن دریاچه نداشته‌باشد اما آب دریاچه ارومیه شامل بخش شور و شیرین بود و با انتقال آب از طرفین شوری آب دریاچه یکسان می‌شد. با ساخت پل مانعی برای گردش آب در دریاچه ایجاد شد و رسوب‌گذاری‌های غیرمتعارف سرعت گرفت.

البته پس از ساخت پل میانگذر قرار بود حفره‌هایی زیر پل ایجاد شود تا این چرخه‌ی انتقال آب دوباره انجام گیرد اما اطلاعاتی از نحوه عملی شدن آن در دست نیست و حتی در بازدیدهای میدانی اخیر دریاچه از طرفین پل هم شروع به خشک شدن کرده‌است.

اگر دریاچه‌ی ارومیه خشک شود، مناطق آذربایجان قطعاً به مناطق گرمسیری تبدیل می‌شود، شوری زیاد زمین‌های اطراف را دربر می‌گیرد، چشمه‌های آب زیرزمینی شور می‌شوند، محصولات کشاورزی از بین می‌روند و طوفان‌های نمکی در منطقه ایجاد می‌شود و سلامت مردم را به‌خطر می‌اندازد و قطعاً معضلاتی بسیار بزرگ‌تر و ترسناک‌تر پدید می‌آید.

البته امیدواریم دولت آقای رئیسی اقدامات موثری در جهت احیای محیط‌زیست و حتی حفاظت از محیط‌بانان انجام دهد و کارگروه‌هایی که به کمک ستاد احیای دریاچه خواهند آمد موثرتر واقع شوند و با عملکردی مثبت جانی دوباره را به دریاچه ببخشند.

سفارت ایران در هنگام تسخیر کابل بدست طالبان

وکیل کوهسار

۱۰ دقیقه

انقلاب اسلامی و طالبان

نوید قربانی

پردیس فارابی دانشگاه تهران

ایده‌ی تشکیل حکومتی مبتنی بر دین همیشه مورد بحث و منازعه بوده؛ هم میان دین‌داران و هم میان عالمان سیاست. از شدنی بودن ایجاد این نوع حکومت تا نحوه‌ی حکمرانی به طور مداوم مورد صحبت قرار گرفته و موافقان و مخالفان زیادی را به همراه داشته.

سال ۱۳۴۹ که کتاب ولایت فقیه روح‌الله خمینی به چاپ رسید پس از قرن‌ها ایده‌ی تشکیل یک حکومت اسلامی در عصر غیبت بیش از پیش رنگ و بوی واقعیت به خود گرفته بود. تا قبل از این به دلیل فراهم نبودن شرایط، تشکیل حکومتی این‌چنینی یعنی ولایت فقیه و حکومت دینی و اسلامی تنها محدود به نظریه و کتاب می‌شد و حکومتی را نمی‌توان یافت که به شکلی رسمی شخص اول آن یک فقیه باشد. هر چند در دوران صفوی برای اولین بار ایران، کشوری با مذهب رسمی شیعه شد و به سبب این اتفاق اقدامات متعددی در سرتاسر کشور رخ

طالبان در خیابان‌های هرات

داد. البته در دوران آل بویه هم ایرانیان تجربه‌ی حاکمانی با مذهب شیعه داشتند که به تبلیغ دین نیز می‌پرداختند اما شاید برای اولین بار در دوره‌ی صفویان بود که مردم ایران زندگیشان به شکلی کاملاً جدی تحت تأثیر مذهب شیعه قرار گرفت و مسائل مختلفی نیز به دلیل انتخاب مذهب رسمی گریبان ایران را گرفت.

در هر حال حدود نیم قرن پیش هنگامی که خبرنگاران از امام خمینی در نوفل‌لوشاتو پرسیدند برنامه‌ی شما برای جایگزینی حکومت چیست وی ایده‌ی جمهوری اسلامی را مطرح کرد. صحبت از مردم‌سالاری دینی بود. دموکراسی‌ای که در آن مردم خودشان انتخاب می‌کنند تا خواسته‌هایشان در چارچوب اسلام باشد و دیکتاتوری‌ای در کار نباشد. فشار مردم به منزله‌ی قانون است و انتخابات وجود خواهد داشت و بالاترین مقامات کشوری را مردم به صورت مستقیم یا غیرمستقیم انتخاب می‌کنند. هر چند هیچ‌گاه در این سال‌ها بحثی پیرامون این قضیه شکل نگرفت که اگر همان مردم بخواهند در یک مورد از این چارچوبی که خودشان تعیین کردند خارج شوند تکلیف چیست؟ آیا باید باز هم به قواعد از پیش‌تعیین‌شده استناد کرد و پاسخ منفی به خواست آنان داد؟

اکنون پس از گذشت بیش از چهار دهه، در همسایگی ایران هر لحظه به تشکیل حکومتی دینی نزدیک می‌شویم؛ اما این بار بر پایه‌ی مذهبی دیگر از اسلام یعنی حنفی. شاید سخت باشد که بتوان میان روی کار آمدن طالبان در افغانستان و انقلاب اسلامی در ایران وجه تشابه زیادی

تبلیغات طالبان در خیابان‌های هرات (۳۱ شهریور ۱۴۰۰)

فرهاد جهش

پیدا کرد اما با کمی تفکر، مشترکات زیادی بین این دو پدیده نمایان می‌شود. از موارد سطحی نظیر دشمنی با آمریکا تا مسائلی ریشه‌ای همانند روی کار آمدن حکومتی مبتنی بر دین اسلام. در نگاه اول تفاوت‌هاست که خود را نشان می‌دهند. انقلاب اسلامی ایران به شکلی غیرمسلحانه و با تظاهرات مردمی علیه یک حکومت سلطنتی به پیروزی رسید در حالی که طالبان به کمک اسلحه و پیشروی نظامی علیه یک حکومت به اصطلاح جمهوری موفق به کسب حکومت شد.

حکومت دینی

طالبان با حکومت‌کردن بیگانه نیست. آنها چندین سال بود که ولسوالی‌های (شهرستان) بسیار زیادی از افغانستان را تحت تصرف خود داشتند و به تبع این تصرف اعمال حاکمیت می‌کردند. پس نباید این‌گونه فکر کرد که طالبان صرفاً یک گروه هستند که تنها توانایی آنها جنگیدن و انجام عملیات نظامی است. بلکه آن‌ها هم‌اکنون که لیست کابینه‌ی خود را معرفی کردند در میانشان افراد زیادی دیده می‌شود که به نظر می‌رسد توانایی حکومت‌کردن بر کل کشور افغانستان را داشته باشند. هر چند که به گفته‌ی سخنگوی طالبان این کابینه موقت است و در آینده‌ای نزدیک دولتی فراگیر و همه‌شمول و متشکل از تمامی اقوام افغانستان شکل خواهد گرفت. در مقام مقایسه، انقلابیون ایرانی با حکومت‌کردن بسیار بیگانه بودند. هیچ تصوری از نحوه‌ی انجام آن نداشتند و صرفاً بر روی کاغذ به آن اندیشیده بودند. با وجود این امر آن‌ها هیچ علاقه‌ای به استفاده کردن از مسئولان سابقی که لزوماً خیانتی نکرده بودند و متخصص بودند هم نداشتند و علاوه بر عدم استفاده تا جایی که توانستند برای آن افراد احکامی سنگین دادند و حبس و اعدام‌های زیادی را در ماه‌های اول انقلاب داشتیم و تقریباً تمامی مناصب را به افرادی جدید واگذار کردند که تجربه‌ی هیچ نوع مسئولیتی نداشتند. ویژگی‌ای که در حکومت دینی پررنگ می‌شود و حتی تخصص

توئیت مجری امریکایی

تاد استارنس

برای هر امریکایی‌ای که (در حادثه انتحاری فرودگاه کابل رخ‌داد) کشته شد، باید یک شهر در افغانستان از صفحه روزگار محو شود.[1]

حادثه انتحاری فرودگاه کابل در شهریور ماه ۱۴۰۰ بیش از ۱۷۰ کشته برجای گذاشت. ۲۸ تن از اعضای طالبان، ۱۳ تن نظامیان امریکایی و باقی شهروندان افغانستانی در تلاش برای ورود به فرودگاه کابل بودند.

را کنار می‌زند دین‌داری و میزان التزام اعتقادی و عملی به دین است. به لطف همین مشخصه بوده که جمهوری اسلامی کار سختی را برای انتخاب مسئولانش در این چهار دهه نداشته، کاری که طالبان نیز از همین ابتدا به آن مبادرت ورزیده‌اند. حال باید دید آیا درخواست‌های مقامات ارشد طالبان مبنی بر درخواست مهاجرت نکردن متخصصین این کشور به ثمر می‌نشیند و در ادامه آیا این متخصصین بدون توجه به قوم و اعتقادات دینی در دولت افغانستان به کار گرفته می‌شوند یا خیر.

آزادی‌های مشروع

عقل حکم می‌کند انسان هنگام انجام کاری که نیاز به همدلی و جمعیت متحدی دارد از مطرح‌کردن عقایدی که این یک‌صدایی را بر هم می‌زند پیشگیری کند. اتفاقی که در انقلاب اسلامی ایران هم شاهدش بودیم. موارد محدودکننده‌ای مانند حجاب اجباری، سانسور رسانه‌ها و... قبل از وقوع انقلاب صحبتی از آن‌ها به میان نمی‌آمد یا اگر هم به شکلی مستقیم از رهبران انقلاب پرسیده می‌شد به شکل مبهم و سربسته پاسخ می‌دادند و تأکید بر پدیده‌هایی بود که به کمک آن‌ها بتوان مردم را بیش از پیش متحد کرد؛ مردمی با عقاید و تفکرات گوناگون و حتی متناقض. همان‌طور که اشاره شد مردم درکی از نحوه‌ی حکومت انقلابیون ایرانی نداشتند و هر چه بود در کتاب‌ها نوشته شده بود، اما در افغانستان وضع متفاوت است. مردم این کشور طالبان را می‌شناسند، با نحوه‌ی حکومت آن‌ها آشنا هستند، عقاید آن‌ها را حس کردند و می‌توانند پیش‌بینی کنند که چگونه قرار است بر کشور حکومت کنند. بنابراین با توجه به این موضوع، طالبان دو عملیات مهم را پیش روی خود می‌بینند. در قدم اول تفکراتی را که الآن ادعا می‌کنند ندارند و در

سرباز امریکایی در افغانستان

گذشته داشتند به مردم و به شکلی درست اطلاع‌رسانی کنند و یک اقناع عمومی در سطح جامعه ایجاد کنند و دومین کاری که باید انجام دهند این است که یا به شکلی مسالمت‌آمیز جامعه را به پیروی کردن از قواعد محدودکننده‌ی آزادی خود که بر اساس عقایدشان است قانع کنند یا از آن عقاید و شکل حکمرانی عقب‌نشینی کند. اگر نخواهند یکی از این دو روش را پی بگیرند تفاوتی با یک حکومت استبدادی نخواهند داشت و خلاف وعده‌های فعلی‌شان عمل خواهند کرد.

آمریکا

کشور آمریکا در قرن‌های ۲۰ و ۲۱ بازیگر اصلی در کشورهای خاورمیانه بوده[1]. از نفوذ مستقیم در کشورهای افغانستان و عراق و سوریه تا نفوذ غیرمستقیم در ایران. حضوری که آمریکا برای دفاع از آن هزینه‌های بسیاری در رسانه‌ها کرد تا وجهه‌ی خوبی از خود بر جای گذارد (جدای از هزینه‌های حضور). کاری که رسانه‌ها در این مدت انجام دادند به نوعی، پروپاگاندایی

۱) . در ارتباط با به حساب آوردن افغانستان در خاورمیانه اختلاف نظر وجود دارد و نمی‌توان با قاطعیت از آن صحبت کرد. به دلیل واقع شدن میان خاورمیانه (آسیای غربی) و آسیای شرقی القاب مختلفی مانند چهارراه آسیا را به افغانستان داده‌اند که نشان از اهمیت این کشور دارد.

بود که آمریکا تا حد بسیار خوبی در آن موفق ظاهر شد و توانست بسیاری از افرادی که در همین کشورها حضور دارند را قانع کند که این حضور کار مفیدی است و به نفع مردم این کشورهاست. به دنبال حضور آمریکا در جنوب و جنوب غرب آسیا به دلایل مختلف و متعدد، در برابر این کشور جریان‌های مختلفی ایجاد شد. در بین جریان‌هایی که در برابر آمریکا به وجود آمد نام ایران و افغانستان پررنگ‌تر از دیگر کشورهاست. با انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ و کم‌تر از یک سال بعد، حمله به سفارت آمریکا در و ماجرای گروگان‌گیری افراد حاضر در این سفارت داستان ایران و آمریکا وارد مرحله‌ی پیچیده‌تری شد. ارتباطاتی که بعد از انقلاب قطع شد و روابط دیپلماتیکی که دیگر ادامه نداشت و کار به جایی رسید که آمریکا قصد داشت به صورت رسمی به ایران حمله کند که البته ناموفق ماند. اما تمامی این اتفاقات (نه به این شکل جزئی) قبل از انقلاب هم قابل پیش‌بینی بود. از شعارهای مردم، از حرف رهبران انقلاب، از عقایدی که بازنشر داده می‌شد و... می‌توان حدس زد که روابط ایران و آمریکا وارد مرحله‌ی جدیدی خواهد شد. آمریکایی که قصد تغییر رفتار خود در قبال ایران را نداشت و حتی فکر می‌کرد بتواند بهتر با حکومتی که بعد از انقلاب سر کار می‌آید ارتباط برقرار کند و به همین خاطر در ماه‌های منتهی به انقلاب دیگر حمایتی از حکومت پهلوی نکرد. پس از گذشت حدود پنجاه سال در سمت شرق ایران حدود دو دهه مبارزه‌ی طالبان به گفته‌ی خودشان با یک امر بود و آن هم چیزی نبود جز آمریکا. مبارزه و جنگی که در این بیست سال انجام شد و طالبان کوچک‌ترین عقب‌نشینی‌ای از مواضع خود نکرد تا بتواند به خواسته‌ی خود که اخراج نیروهای خارجی از افغانستان است جامه‌ی عمل بپوشاند. اتفاقی که بالاخره رخ داد و طالبان به هدف خود رسید. ایران نیز هنوز هم بعد گذشت سال‌ها از انقلاب یکی از اهداف خود را همیشه اخراج نیروهای خارجی به ویژه آمریکا از تمامی کشورهای خاورمیانه عنوان کرده و در این راستا هم فعالیت نظامی و هم فعالیت فرهنگی انجام می‌دهد.

حال باید دید که روابط جمهوری اسلامی ایران و طالبان به عنوان حزب حاکم[۲] در افغانستان چگونه خواهد بود. علاوه بر تفاوت‌ها و شباهت‌های بسیاری که میان حاکمیت دو کشور وجود دارد باید دید در اموری مانند انتخابات، طالبان قصد دارد که چگونه عمل کند. همانند ایران نهادی مشابه شورای نگهبان تشکیل دهد که از فقه حنفی نگهبانی کند و اجازه ندهد افرادی با عقاید مخالف خودشان به جایگاه‌های بالای حکومتی دست پیدا کند یا مانند عربستان و برخی دیگر از کشورهای منطقه به شکلی رسمی انتصابات را با خود به همراه داشته باشد؟ هنوز برای پیش‌بینی زود است اما این‌طور که به نظر می‌رسد ایران قمار سنگینی روی طالبان انجام داده، قماری که در صورت باخت هزینه‌های زیادی بر کشور تحمیل خواهد شد.

---

۲) اگر بتوانیم نظامی که بر افغانستان حاکم می‌شود را مشابه نظامی پارلمانی بدانیم که هر قوم آن همانند یک حزب عمل می‌کنند.

گروه فرهنگی چرخه - تاسیس ۱۸ آبان ماه ۱۳۹۷

فرارسیدن اربعین حسینی را به همه عزاداران اباعبدالله الحسین تسلیت عرض می‌کنیم.